

رویکردی تحلیلی-تاریخی بر زمینه های ظهور و هژمونی فاشیسم ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول

دکتر فریدون الهیاری

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

طاهره بیژنی

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ جهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب

چکیده

در پی جویی مجسم ترین نمود عینی توتالیتاریانیسم علاوه بر حکومت های کمونیستی می توان به حکومت های نازیسم و فاشیسم اشاره کرد که با مولفه هایی از قبیل؛ تک حزبی بودن، بکارگیری پلیس مخفی تروریستی و قتل و کشتار مخالفان، سرکوب آزادی های مدنی، ایدئولوژی فراگیر، انحصار رسانه های گروهی و ستایش جنگ و توسعه طلبی نظامی و تقبیح صلح و دوستی، و بسیاری ویژگی هایی که مورد نفرت و سرزنش بشریت می باشد، بعد از جنگ جهانی اول در برخی از کشورهای جهان همانند روسیه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و ژاپن و برخی از دیگر نقاط جهان، ظهور یافتند.

این مقاله باروش توصیفی و تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه ای بر پایه چنین نگرشی به بررسی عوامل موثر بر ظهور و هژمونی موسولینی و حزب فاشیست ایتالیا پس از جنگ جهانی اول، از سه دیدگاه؛ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می پردازد. در این مقاله پس از مقدمه و مفاهیم به بررسی عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ظهور و سلطه فاشیسم پرداخته می شود.

واژگان کلیدی: فاشیسم، موسولینی، ایتالیا، توتالیتاریانیسم، جنگ جهانی اول

مقدمه

جنگ جهانی اول صدمات و زیانهای بزرگی را برای بشریت در پی داشت. پس از پایان این جنگ انتظار می رفت که بشریت بر سر عقل آمده و با عبرت آموزی از آن برای پیشگیری از چنین بحرانهایی اندیشه هایی اساسی را عرضه کند و حکومتهایی دموکراتیک و صلح آمیز را بر سرکار آورد تا از تکرار چنین فجایعی جلوگیری کند اما به فاصله کوتاهی بعد از جنگ جهانی اول اتفاقاتی به وقوع پیوست و حکومتهایی ظهور کردند که آزادی و مدنیت را منزوی کرده و به ستایش از جنگ و آتش افروزی پرداختند. ظهور فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان بار دیگر آرزوی بشریت برای صلح و آرامش را نابود ساخت و به عنوان مهمترین مشکل تاریخی سده بیستم نه تنها جنگ جهانی دوم را شعله ور کرد و در سراسر جهان میلیونها انسان را کشته، زخمی و بی خانمان ساخت بلکه سایه هراس انگیز آن در کنار جذابیت های رادیکالیستی اش برای مدتی بر روح بسیاری از ملت های اروپایی، بویژه ایتالیا سایه افکنده بود. در همین راستا اندیشمندان و محققان مختلفی کم و بیش سعی در تبیین علل ظهور این پدیده داشته اند و هر یک از منظری خاص به آن پرداخته اند، اما باید گفت متاسفانه در زبان فارسی بجز اندک منابعی که ترجمه هستند، همانند «فاشیسم» اثر ریچارد تورلو و «سنت فاشیسم» اثر جان وایس آثار چندانی یافت نمی شود. ریچارد تورلو در کتاب خویش علاوه بر تحلیل مختصر فاشیسم ایتالیا در زمان موسولینی و نازیسم در آلمان به رهبری هیتلر، به بررسی نهضت های فاشیستی سایر کشورهای اروپایی و جنبش ضد فاشیستی نیز دست می یازد. تورلو در تبیین خاستگاه های فاشیسم بصورت کلی به چهار عامل اشاره می کند: ۱- طغیان علیه روشنگری ۲- آرمانهای سرخورده ۳- نگرانی علیه صنعتی شدن ۴- ملی گرایی و یهود ستیزی افراطی. جان وایس نیز در باب فاشیسم معتقد است: «فاشیسم به هیچ وجه مرحله نهایی لیبرالیسم نیست، بلکه واکنش گروه های محافظه کار به خطر لیبرال کردن پر شتاب نظامی» است که در آن از موقعیت ممتازی برخوردارند از این رو، به نظر وی، فاشیسم در مرحله نخست، تجلی دیگری از جناح راست افراطی در صحنه سیاست و بیان تازه ای از یک سنت فکری و عملی است که ریشه در تاریخ طولانی فرهنگ غرب (و همچنین شرق) دارد.

از این روی با توجه به اهمیت شناخت موضوع به عنوان پدیده ای که در برخی کشورهای غربی تحت عناوین جدید در تکاپوی بازتولید است این مقاله بر پایه منابع و امکانات موجود به بررسی آن می پردازد. در ابتدا بررسی و شناخت مفاهیم بحث ضروری به نظر می رسد.

۱-۲- معنادهی فاشیسم

فاشیسم از لفظ «fascism» ایتالیایی، واژه-ای ایتالیایی و به-معنای «داس» است که علامت رسمی دولت فاشیستی در ایتالیا بود. این واژه همچنین معنای گروه و دسته را می‌دهد که ریشه در روم باستان داشته. جایی که فاسز(fasces) یعنی یک دسته چوبهای نازک توسط یک سر تبر(نشانه رهبری) به یکدیگر بسته شده اند(نشانه وحدت مردمی). (مک لین، ۲۹۶، ۱۳۸۱) سوسیالیست‌ها و سندیکالیست‌های ایتالیای قرن نوزدهم این واژه را در معنادهی گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی به کار می‌بردند. تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم کارگران کشاورزی ناراضی در سیسیل انجمن‌هایی با نام گروه‌های انقلابی «Fascio rivoluzionario» تشکیل دادند. و در نهایت؛ فاشیسم به-عنوان پدیده-ای کاملاً متفاوت با شکل-های رایج سیاسی، برای اولین بار در ایتالیا متولد و قدرت را از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵م به رهبری موسولینی در دست گرفت.

۲-۲- تبیین ترابط فاشیسم و توتالیترانیسم

توتالیترانیسم ریشه در واژه «totus» به معنای «کل» دارد. و به آن دسته از ایدئولوژیها و و اندیشه های سیاسی، مذهبی، اخلاقی و مانند آن گفته می شود که هیچگونه مرزی بین زندگی جمعی و زندگی فردی قائل نبوده و خود را مجاز به دخالت در تمامی شئون زندگی حتی جنبه های خصوصی آن می دانند. (علیزاده، ۱۳۸۱، ۲۷۷) این واژه نخستین بار در آغاز دهه ۱۹۳۰م در ایتالیا و توسط موسولینی بکار رفت که آشکارا حکومت تحت رهبری خویش را توتالیترا خواند و به ستایش از دولت توتالیترا پرداخت. و اما بعد از دهه ۱۹۳۰م این واژه در توصیف نظامهای فاشیسم، نازیسم و کمونیسم چونان دشمنان لیبرال دموکراسی رواج یافت. (انتخابی، ۱۳۸۰، ۱۸۲) البته برخی افراد از مفاهیم استبداد و دیکتاتوری بجای توتالیترانیسم استفاده می کنند که باید اذعان کنیم این معنادهی اشتباه بوده و حداقل می بایست تفاوت ظریفی بین توتالیترانیسم به مفهوم تمامیت خواهی حکومت و استبداد و دیکتاتوری در توجه به منبع قدرت و فرا گیرندگی آنها مبدول کرد. البته هرچند دیکتاتوری یکی از ویژگی های توتالیترانیسم می باشد، و اما توتالیترانیسم دارای ویژگی های دیگری نیز می باشد که آن را از نظامهای دیکتاتوری در معنای سنتی، متمایز می سازد. یا به تعبیری دیگر توتالیترانیسم شکل افراطی، ایدئولوژیک و ارباب گر دیکتاتوری می باشد. (Friedrich and berzezinski, 1961, 130). توتالیترانیسم پدیده ای مربوط به قرن بیستم است که در وهله ی نخست مشروط به امکاناتی از قبیل؛ سازمان های جدید ارتباطات، تبلیغات

وسایل کنترل همه جانبه، بسیج همه جانبه و سازمان دادن وحشت آفرینانه زندگی و تفکر تک تک شهروندان دانسته می شود که صنعت و تکنولوژی نوین در عصر توده ها در اختیار رژیم ها قرار می دهد. (وینر، ۱۳۸۷، ۳۷۵) آنچه مورد اتفاق صاحب نظران در تعریف این مفهوم می باشد، این واقعیت است که دیکتاتوری در توتالیتاریسم گرایش به مدل افراطی کنترل متمرکز و یک دست همه قلمروهای حیات سیاسی و اجتماعی و فکری دارد. این گرایش در توتالیتاریسم بسی فراتر از حد و حدود آن در رژیم های مطلق گرا یک سالار و خودکامه می رود. بنابر تعاریف فوق، بسیاری از اندیشمندان و محققان، فاشیسم (که مشتمل بر نازیسم آلمان نیز می شود) را همراه با کمونیسم، مهمترین نمود عینی توتالیتاریسم بیان می کنند. کارل فریدریش در مقام ارائه مدلی برای این مفهوم می گوید: «علائم ویژه یک نظریه توتالیتاریستی در تجربه از انواع گوناگون تاریخی، منجر به ظهور یکی از انواع نوین دیکتاتوری می شود و با برخورداری از ایدآلهای مفاهیم توتالیتاریسم به آن کلیت می بخشد. و به یک نظریه عمومی درباره ذات و هستی حاکمیت توتالیتاری، با ادعایی معتبر در خصوص نظام حاکمیت فاشیستی و کمونیستی، در ایتالیا، آلمان و روسیه بویژه در دوران قدرت استالین پس از جنگ جهانی دوم منجر می شود.» (روریش، ۱۳۷۲، ۲۸۸ و ۲۸۹) هانا آرنهت نیز توتالیتاریسم را شکل نوین و افراطی دیکتاتوری بیان کرده و در کتابی با عنوان «خاستگاههای توتالیتاریسم» به نظریه پردازی در این باره پرداخته است. که از منظر ایشان فقط رژیم نازی در آلمان هیتلری و کمونیسم استالینیستی در شوروی، مهمترین نمونه عملی توتالیتاریسم می باشند. (Arendt, 1962, 308) البته در تبیین ویژگی های فاشیسم به عنوان مهمترین نمود عینی توتالیتاریسم، و با توجه به تمام اختلافاتی که وجود دارد: «فاشیسم به عنوان یک گرایش کلی در امر سیاست و حکومت در مورد جنبش های افراطی، راست اقتدار طلب، ضد سرمایه داری بزرگ، ضد دموکراتیک، ضد لیبرال، ضد سوسیالیسم، ضد آنارشیسم، ضد مارکسیسم و گذشته گرا به کار برده می شود ... در حقیقت فاشیسم بیشتر از روی آنچه که نفی می کند مشخص می شود» (بشیریه، ۱۳۸۳، ۳۱۵) از آنچه موسولینی نیز در ترسیم اصول اساسی فاشیسم (که در دایره المعارف ایتالیا در سال ۱۹۳۲ م. ابراز داشته بود) ویژگی های زیر به دست می آید: ۱- عدم اعتقاد به سودمند بودن صلح. چهره و ساختار سیاسی فاشیسم با خشونت عجین شده است. فاشیسم با تمام وجود، اعتقاد به خشونت و کاربرد آن و همچنین توسل به جنگ به عنوان یک اقدام سیاسی عادی دارد. ۲- مخالفت با امپریالیسم. ۳- مخالفت با اندیشه های سوسیالیستی. ۴- تبعیت

زندگی همه گروه‌ها از دولت. ۵- تقدس پیشوا تا سر حد ممکن ۶- سیستم تک حزبی. ۷- مخالفت با دموکراسی. ۸- اعتقاد شدید به قهرمان پرستی و حمایت از تبعیض نژادی ۹- تبلیغ روح رزمجویی. (منصورنژاد، ۱۳۸۶، ۲۳۱)

تبیین و بررسی علل و عوامل موثر بر ظهور و هژمونی حزب فاشیست

۱-۳- علل و عوامل اجتماعی

فاشیسم، از نظر اجتماعی محصول بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و توسعه نظری نژادباوری و امپریالیسم اروپایی پس از جنگ جهانی اول بود. جنگ جهانی اول زندگی مردم اروپا را در تمامی ابعاد دستخوش تغییرات عمیقی ساخت و بر نظام سیاسی و اجتماعی جهان نیز تاثیرات بسزایی داشت. «میلیونها کشته و میلیونها زخمی و بیکار و قبل از هرچیز بیهودگی جنگ بر روان مردم اثر گذاشت و آنها را نسبت به قیود اخلاقی بی اعتنا ساخت. روی آوردن به سرگرمی های بی محتوا، رقص ها و موسیقی های بیگانه با فرهنگ آنها و بالاخره زندگی مصرفی نشانه بی قیدی آنها به امور اخلاقی و آداب دست و پاگیر اجتماعی بود مشارکت زنان در امور اجتماعی و استقلال اقتصادی نیز تاثیرات زیادی در روابط اجتماعی و خانوادگی بر جای نهاد» (نقیب زاده، ۱۳۸۳، ۱۸۳). ایتالیا نیز مستثنی از این تاثیرات نبوده است. بنابراین فاشیسم به لحاظ اجتماعی اغلب در جامعه هایی ظهور می کند که شاهد فرایند گسترده فروپاشی سنتی و توده ای شدن جامعه بودند. لذا فاشیسم را می توان واکنشی در برابر روند نوسازی و صنعتی شدن دانست که در میان بسیاری از گروههای اجتماعی که دچار آنومی (وضعیت گسیختگی) شده بودند، جاذبه پیدا کرده بود. در چنین وضعیتی افراد از نظر روانی احساس ناامنی داشته و برای جبران آن به دامن قدرت پناه می برند و از همین رو بسیج توده ای، رهبری و ایدئولوژی فراگیر جاذبه پیدا می کند. (علیزاده، ۱۳۸۱، ۱۱۷)

بنابر شرایط و اوضاع موجود، نخستین و شاید جذابترین وعده فاشیست‌ها به مردم ایتالیا، وعده اتحاد ملی بود. فارغ از انگیزه موسولینی و یارانش از طرح چنین شعاری، استقبال گسترده جامعه ایتالیا از این شعار را نمی‌توان بی‌توجه به روانشناسی توده‌ای تحلیل کرد. از این منظر، افرادی که همبستگی‌های سنتی خود را از دست داده و در وضعیت گسیختگی و بی‌هنجاری به سر می‌برند، در جست‌وجوی «من ایده‌آل»، به دامن قدرت می‌آویزند تا از این طریق، خلاء ناشی از

احساس سرگشتگی و حقارت را در وجود خود پر کنند. این «من ایده‌آل» در رهبری جنبش متجلی می‌شود و به همین دلیل، رهبری در جنبش فاشیسم، نقشی هویت بخش و اساسی دارد. توده‌های مبتلا به گسیختگی، با چنگ زدن به دامان رهبری، احساس امنیت از دست رفته را باز می‌یابند و برای تداوم چنین احساسی، آموزه اطاعت‌پذیری را به مثابه اصل اساسی کنش سیاسی خود می‌پذیرند. وحدت ملی در فاشیسم، محصول نخبه‌گرایی و توده‌گرایی همزمان است. از یکسو توده‌های گرفتار بی‌هنجاری در جامعه نوین صنعتی، می‌بایست رسم فرمانبرداری را احیا کنند تا امنیت از دست رفته جامعه کهن سنتی را بدست آورند و از سوی دیگر، نخبگان حاکم با مضمحل ساختن جامعه مدنی، موانع میان حکومت و توده مردم را از بین می‌برند تا بی‌واسطه بتوانند توده‌ها را بسیج کرده و در جهت اهداف خود به حرکت وادارند. (کونل، ۱۳۵۸، ۱۰۱) فاشیسم با ارائه ایدئولوژی که در آن بر «قدرت، هویت، اطاعت، انضباط، رهبری، عظمت ملی و همبستگی تاکید می‌شود، تدابیری در جهت جبران بحرانهایی همچون جنگ جهانی اول، بحران رکود، احساسات ناسیونالیستی و ... به مردم ارائه می‌کند و با این شیوه در همراه ساختن توده مردم در حمایت از خویش موفق بوده است. از همین رو بسیج توده‌ای در فاشیسم، یکی از بارزترین نشانه‌های وحدت ملی و یا یکی از بهترین راه‌های ادعای وجود وحدت ملی است. با این حال از آنجایی که در فضای متأثر از فرهنگ سیاسی خشونت‌آمیز و غیردموکراتیک فاشیستی، ایجاد سازگاری نسبی میان منافع عمیقاً متضاد نیروهای اجتماعی سنتی فاشیسم (اشرافیت، خرده بورژوازی و دهقانان) با نیروهای اجتماعی مدرن خارج از اردوگاه فاشیسم (بورژوازی، طبقه متوسط جدید و کارگران) امری امکان‌ناپذیر است، اتحاد ملی در رژیم‌های فاشیستی نه برآیند تعامل دموکراتیک جریان‌های سیاسی مختلف، بلکه محصول انسداد سیاسی و سرکوبی نیروهای اجتماعی مدرن (لااقل در حوزه حیات سیاسی) است. هم از این رو بود که موسولینی به سادگی می‌توانست فاشیسم را به مثابه عصاره فرهنگ و اندیشه مردم ایتالیا معرفی کند. او در این باره می‌گفت: «فاشیسم یک اندیشه جمهوری‌خواهی نیست، سوسیالیسم نیست، دموکراتیک نیست، محافظه‌کار نیست، ملی‌گرا نیست، بلکه برآیند و نتیجه تعامل همه خوبی‌ها و بدی‌هاست.» (فولادوند، ۱۳۷۶، ۲۳۳) این وضعیت باعث می‌شد که فاشیسم نه تنها مولفه‌های سرمایه داری و بورژوازی بلکه بسیاری از مطالبات سوسیالیستی و کمونیستی را نیز در بر گیرد. و در عین ابهاماتی که داشت اما با توجه به جو حاکم بر جامعه که نوعی گسیختگی و سردرگمی بود، راه را برای صعود فاشیسم باز بگذارد. چون در

فضای جنگ‌زده و آکنده از خشونت ایتالیایی آن زمان نیز عقلانیت سیاسی چندان فروخته بود که وعده‌های متعارض رهبران جنبش فاشیسم در ایتالیا، مانع از رویش نیروهای فاشیستی در متن آن جامعه نمی‌شد. عدم تکوین و وضوح مبانی فاشیسم، نه تنها امکان بررسی سازگاری وعده‌های فاشیست‌ها با مبانی فکری‌شان را از جامعه ایتالیا گرفته بود، بلکه فاشیسم را به طریقی برای فردا بدل کرده بود. که بنظر می‌رسد عملگرایی انقلابی جلوتر از ثورپردازی حرکت می‌کرد. فاشیسم پدیده‌ای بود که در تاریخ ایتالیا رخ ننموده بود و دکترینی قاعده مند که از به تبیین اهداف و آرمانهای آن از قبل پرداخته باشد وجود نداشت. لذا مردم ایتالیا در آن برهه از تاریخ به هیچ وجه نمی‌توانستند کارنامه آن را مورد قضاوت تاریخی قرار دهند. بنابراین نه تنها توده مردم بلکه بسیاری از طبقات بالای جامعه نیز با آن همراه شدند. «در ایتالیا پیش از آنکه موسولینی قدرت را به دست بگیرد، بخشی از طبقه رهبری ایتالیایی، بویژه در محیط های صنعتی یا مالی با حزب فاشیست موافق بودند». (ریمون آرون، ۱۳۷۷، ۱۹۶) ارنست نولته نیز درباره علل هژمونی فاشیسم معتقد است: فاشیسم با معرفی انقلاب بلشویکی به عنوان تهدیدی علیه لیبرلیزم غرب توانست حمایت طبقه ثروتمند را به دست آورد و به عنوان منجی لیبرلیزم در برابر بلشویسم قد علم کند. اما فاشیسم با هژمونی قدرت خویش نه تنها به غیریت سازی به جنبش کمونیزم-بلشویسم پرداخت بلکه در برابر لیبرلیزم نیز علم مخالفت افراشت. از دیدگاه نولته: «بورژوازی در نظام فاشیسم حالت و وضعیتی عجیب، بدون هویت و در عین حال شایان توجه دارد؛ زیرا فاشیسم خود را به عنوان رهبر و پیشگام در به ثمر رساندن اهداف اساسی بورژوازی و مبارزه با انقلاب مارکسیستی-که بر ضد جامعه سرمایه‌داری بوجود آمده بود- معرفی می‌کرد، در حالیکه مبارزه او کاملاً با سنت ها و تفکرات حیات بورژوازی مغایرت داشت.» (روریش، ۱۳۷۲، ۲۹۱)

بنابراین فاشیسم در مرحله‌ای از مبارزه شدید طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی پدید شد که بورژوازی دیگر قادر نبود سلطه خود را از طریق پارلمانی حفظ کند و لذا به استبداد و ترور، سرکوب خونین جنبش کارگری و هر جنبش دموکراتیک دیگر و نیز به عوام فریبی‌های گزافه گویانه متوسل می‌شد. فاشیسم سیاست داخلی خود را به ممنوع کردن احزاب کمونیست، سندیکاها و سایر سازمان‌های مترقی‌الغای آزادی‌های دموکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همه حیات اجتماعی کشور مبتنی می‌سازد. فاشیسم برای اجرای این مقاصد از دسته جات ضربتی، قاتلین و عناصر وازده و اوباش نظیر گروه پیراهن سیاه استفاده می‌کرد.

در نهایت می توان گفت فاشیسم اختلاطی شگفت انگیز بود که می شد آن را به انواع مختلف تفسیر کرد. یعنی در حالی که اصولاً یک نهضت سرمایه داری بود. شعارهایی را فریاد می کشید که برای سرمایه داری خطرناک می نمود و از این راه عناصر و اشخاص گوناگونی را در لابلای تشکیلات خود گرد می آورد. ستون فقرات و تکیه گاه اصلی فاشیسم طبقات متوسط و مخصوصاً بیکاران و قشرهای پایین طبقات متوسط بودند. کارگران بیکار و ناماهر و عادی که در سازمان های اتحادیه های کارگران متشکل نشده بودند تدریجاً و به نسبتی که قدرت فاشیست ها بیشتر می شد به آنها پیوستند زیرا هیچ چیز به اندازه ی همبستگی موجب موفقیت نمی شود... ارتش رسمی ایتالیا هم با فاشیستها بسیار دوستانه رفتار می کرد. موسولینی ژنرال های ارتش را به هواداری خود جلب کرده و آنها را در صف فاشیست ها وارد ساخته بود. در واقع برای موسولینی پیروزی بزرگی بود که این همه عناصر گوناگون و متضاد را در اطراف خود گرد می آورد و همه را با هم پیوسته نگاه می داشت بطوری که هر گروه تصور می کرد که فاشیسم مخصوصاً به خاطر منافع همین گروه است. (تورلو، ۱۳۸۰، ۵)

اریک فروم روانشناس عضو مکتب فراكفورت هم در تشریح علل گرایش به فاشیسم نکته جالبی را مطرح می کند که کاملاً جنبه جمعی دارد. انسان معاصر، انسان آزاده اما تنها و سرخورده است که پس از یک معامله تاریخی به اینجا رسیده است. انسان عصر فئودالیتة آزادی نداشت اما در نظم اجتماعی ادغام شده بود و خود را جزئی از آن احساس می کرد. در حالی که انسان متجدد، آزاد اما تنهاست و مذهبی اختیار کرده که با تنهایی او سازگار است. پروتستانیزم وساطت کلیسا را از بین برد و فرد را یکسره با عالم لاهوت مرتبط ساخت. اما غم گذشته (نوستالژی) هیچ گاه دامن این انسان آزاد را رها نکرد. چنین بود که در خروج حرکت فاشیسم، بازگشتی به گذشته و خروج از تنهایی را احساس کرد و به آن پیوست. (فروم، ۱۳۶۲، ۷۴ و ۷۵)

فاشیسم به عنوان جنبش افراطی راست رادیکال اغلب پیروان خود را از خرده بورژوازی و طبقات متوسط رو به افول به دست می آورد. بحران های نوسازی و اقتصاد سرمایه داری که تأثیر نامطلوبی بر خرده بورژوازی شهری و طبقات دهقانی باقی گذاشت موجب گسترش پایگاه اجتماعی فاشیسم و امکان بسیج توده ای در مقیاس وسیع شد. بدین سان جنبش فاشیستی در جذب مردم و گروه های حامی دوگانه و در آن حداقل دو گرایش عمده وجود دارد. یکی گرایش محافظه کارانه طبقات بالای سنتی که معمولاً نسبت به لیبرالیسم و مدرنیسم و نوسازی و

گرایش‌های سوسیالیستی واکنش نشان می‌دهند و دیگری گرایش کم و بیش رادیکال خرده‌بورژوازی و دهقانان در حال افول که اغلب نسبت به سرمایه‌داری مدرن و پیدایش سرمایه‌داری ارضی - مالی و صنعتی بزرگ واکنش نشان می‌دهند. به همین دلیل است که چنانکه گفتیم ایدئولوژی فاشیسم به ویژه جنبش فاشیستی ترکیبی از آرمان‌های ضدسرمایه‌دارانه، تمایل به سرمایه کوچک، تجدید همبستگی‌های سنتی در جامعه مدرن نیمه‌صنعتی، محافظه‌کاری و حمایت از سنت‌های خانوادگی و فرهنگی و مذهبی، رادیکالیسم خرده‌بورژوازی و سنت‌گرای دهقانی و پدرسالارانه است. طبقات سنتی به ویژه طبقات متوسط در حال افول در فرایند نوسازی امنیت و آرامش مألوف خود را از دست می‌دهند و از آزادی‌هایی که جامعه مدرن به همراه می‌آورد، گریزانند و از همین رو با پیدایش جنبش و ایدئولوژی و رهبری، خود را در دامن آن می‌افکنند تا از این آزادی نامطلوب بگریزند و امنیت سنتی از دست رفته را در درون ایدئولوژی توتالیتیر و فراگیری بازیابند. به نظر فروم در کتاب گریز از آزادی ساخت روانی طبقه متوسط یعنی شخصیت اقتدارطلب که دارای گرایش‌های سادستی (دیگر آزادی) و مازوخیستی (خودآزاری) به طور توأمان است، آن را مستعد پذیرش فاشیسم می‌سازد. از نظر روانشناسی توده‌ای، افرادی که همبستگی سنتی را از دست داده و در حال گسیختگی و بی‌هنجاری به سر می‌برند به دنبال من ایده‌آل هستند تا خلأ ناشی از احساس سرگشتگی و حقارت در آنها را پرکند از این رو رهبری در این جنبش‌ها نقش اساسی ایفا می‌کند. اندیشه وحدت و یگانگی رهبر و توده در فاشیسم اروپایی از اینجا ناشی می‌شود. (فروم، ۱۳۶۲، ۷۴)

۳-۳- پایگاه اجتماعی فاشیسم

در تبیین پایگاه اجتماعی که فاشیسم از آن برخوردار است بیشتر به چهار گروه اشاره می‌شود که عبارتند از:

۱. طبقات متوسط: که شامل گروه‌های نظیر تجار خرده پا، کارمندان جزء و متوسط بخش خصوصی و دولتی، پزشکان، وکلای دعاوی و همچنین پیشه‌وران و کشاورزان کوچک می‌شدند. اینان با چشم خود شاهد نابودی- دار و ندارشان در رقابت با سرمایه‌داران بزرگ بخش‌های صنعت و تجارت بودند. به همین جهت آمادگی کامل جهت استقبال از شعارهای ضد انحصارطلبی را داشتند. اریش فروم در کتاب «گریز از آزادی» فاشیسم را پدیده‌ای ناشی از فشارهای روانی مدرنیسم و سرمایه‌داری می‌داند. (فروم، ۱۳۶۲، ۷۲)

۲. نظامیان جنگ جهانی: در جنگ جهانی اول ایتالیایی ها بیش از ششصد هزار کشته و بیش از یک میلیون نفر مجروح دادند. این «کهنه سربازان» پس از جنگ جهانی تقریباً دچار نوعی بحران هویت شده بودند و اساساً حیات سیاسی خود را در جنگ ترسیم می کردند و به وضوح می دیدند در ارتش-های کوچک زمان صلح جایی برایشان وجود ندارد، به دنبال راهی بودند تا بتوانند طرز فکر و رفتار نظامی خود را حفظ کنند و از این طریق حیات سیاسی خود را ادامه بدهند. لذا با توجه به اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی، بسیاری از «کهنه سربازان جنگ» که اسمشان «آردیتی» بود، همصدا با سایر گروه‌های ناراضی در ایتالیا جذب فاشیسم شدند و به حمایت از برنامه های حزب فاشیست مبنی بر مالکیت دولت بر منابع ملی پرداختند. (هاوگن، ۱۳۸۹، ۵۲).

۳. جوانان ماجراجو: جوانانی که سخت تحت-تاثیر ماجراهای جنگی قرار داشتند و خواهان یک زندگی پرماجرا و پرحادثه بودند از جمله افرادی بودند که قسمتی از پایه های اجتماعی فاشیسم را تشکیل می دادند. اینان در اثر روح ماجراجویی که داشتند دموکراسی های پارلمانی را خسته کننده و نوعی بازی احمقانه می دانستند. بدین جهت گرایش به سمت مکاتبی داشتند که با تئوریزه کردن تکنیک ها و تاکتیک های رادیکال، پاسخ گوی خواست های درونی آنها باشد و این مکتب نیز چیزی نبود جز فاشیسم.

۴. افرادی که در وقایع پس از جنگ دچار نوعی تنزل اجتماعی شده بودند و خواهان بازگشت به گذشته پرفروغ خود بودند. کادرهای حزب-های فاشیستی را چنین گروه های تشکیل می دادند. این افراد عمدتاً دارای طرز فکر و رفتار نظامی بودند و به همین جهت نیز تشکیلاتشان بیشتر به تشکیلات نظامی می ماند.

۴-۳- علل اقتصادی

پس از جنگ جهانی اول، ایتالیا نیز همانند بسیاری از دیگر کشورها با مشکلات شدید اقتصادی رو به رو بود. بویژه آنکه، ایتالیا جزو کشورهای فاتح بود اما در دریافت غرامت و پیمان صلحی که منعقد شد، خود را بازنده می دید. رهبران ایتالیا معتقد بودند که شرایط صلح را باخته و چیزی نصیبشان نشده است. دولت نیز با بحران اقتصادی و مالی روبه رو بود. صلح موجب بحران عمیق اقتصادی و آشوب های وحشت انگیز اجتماعی شد. «نفوذ کمونیست ها در نهضت کارگری، تا مدتی وضع را وخیم تر کرد. به نظر می رسید که انقلاب نزدیک می شود از ۱۹۱۹ سازمان های کارگری در موارد اختلاف انتقال کارخانه هارا بر اعصاب ترجیح می دادند» (گریمرگ، ۱۳۷۱، ۵۴).

باین وجود مشکلات اقتصادی همراه با اعتصابات، شورش‌ها و تصرف اراضی به وسیله روستاییان در نواحی کشاورزی از مسایل مبتلا به این کشور به شمار می رفتند. طبقات متوسط مانند طبقات مشابه در کشورهای سرمایه‌داری از بلشویسم هراسان بودند. بورژوازی خود را در معرض خطر می دید. در واقع اعتصاب در زمانی که سقوط قیمتها فروش محصول را دشوار کرده بود زیاد تاثیر نداشت از این رو کارگران در صدد تصرف کارخانه‌ها برآمدند. ومحل‌های کار را اشغال کردند و خود به فروش کالاهای ساخته شده پرداختند. اشغال کارخانه‌ها در بهار وتابستان ۱۹۲۰ ادامه یافت ولی هیچ گونه نتیجه ای نداشت. کارگران سرانجام قادر به حفظ تولید نبودند. زیرا افراد متخصص واعتبارات وبازارهای لازم را در اختیار نداشتند. این شکست ضربه ای شدید برای نهضت کارگری بود که انسجام ودر نتیجه نیروی خود را از دست داد. (گریمرگ، ۱۳۷۱، ۵۱ تا ۵۵) در چنین زمینه‌ای از اضطراب و اغتشاش، حزب فاشیست اعلام کرد که ایتالیا را از خطرات بلشویسم رهایی خواهد داد، همینطور قول داد که شوکت و افتخار امپراتوری روم باستان را به کشوری که روحیه و انتظامش را از دست داده، باز خواهد گرداند. برای همین محبوبیت حزب فاشیست موسولینی رو به افزایش نهاد. در شرایط بد اقتصادی و هرج و مرجی که بیش از پیش می توانست به اقتصاد و صاحبان سرمایه ضربه بزند، گروههایی از طبقات بالای جامعه و صاحبان سرمایه و تولید، نیاز به دولتی که بتواند از آنها و منافعشان در برابر آشوبها و اعتراض مردم حمایت کند، را ضروری دیدند. فرانس نویمان معتقد است همین جاست که «نطفه فاشیسم» منعقد می شود: «اقتصاد به دولت نیاز دارد، اما دولتی می خواهد که به مناسبات ناشی از قدرت اقتصادی دست نزند. پس چنین می توان نتیجه گرفت که فاشیسم از نیاز صاحبان قدرت اقتصادی به دولتی نیرومند سرچشمه گرفت، ولی دولتی که اختیار آن نمی بایست به دست مردم باشد. فاشیسم واکنشی نبود که در برابر خطر کمونیسیم بوجود آمده باشد؛ به منظور سرکوبی نهضتی دموکراتیک پدیدار شد که هدف آن، شکل دادن به اقتصاد به نحو عقلانی و منطقی بود» (نویمان، ۱۳۷۳، ۴۰۶)

همانطور که پیشتر اشاره شد، فاشیسم از همه گروههای ناراضی در حمایت از گفتمان خویش گرد هم آورده بود: آنها همچنین توانستند بسیاری از سوسیالیست‌ها را جذب تشکیلات خود کنند. میشل بیانچی از جمله این افراد بود. وی یکی از رهبران اتحادیه کارگران ایتالیا بود؛ اتحادیه‌ای که از دل کنفدراسیون عمومی کارگران ایتالیا سربرآورده بود. بیانچی سال‌ها سوسیالیست بود و در امر تبلیغات توانایی چشمگیری داشت؛ به گونه‌ای که در دوران خدمت سربازی نیز بیشتر

زمان خود را به جای حضور در جبهه، صرف تبلیغات و برانگیختن احساسات میهن پرستانه کرده بود. سربازان سابق که بیکار مانده بودند، طبقات متوسط دلسرد و مأیوس، جوانان وطن پرست و روستاییان گرسنه. فاشیست‌ها پیراهن سیاه بر تن کرده و چکمه می‌پوشیدند و درباره یک آرمان بزرگ ملی فریاد می‌زدند که همه چیز به همه کس عرضه می‌کرد: شغل، سعادت و افتخار ملی. فاشیست‌ها پیش از آنکه به قدرت برسند، مطالباتی نظیر سقف زمانی ۸ ساعت کار در روز، تعیین حداقل دستمزد، دموکراسی مشارکتی در صحنه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، بهبود نظام تامین اجتماعی و بیمه برای کارگران را مطرح می‌کردند. علاوه بر این، رهبران جنبش فاشیسم در سازماندهی نیروهای خود کارنامه موفقی از خود بر جای گذاشتند. (علیزاده، ۱۳۸۱، ۱۱۸)

در ایتالیا نیز فاشیست‌ها پس از به قدرت رسیدن، به ناگزیر وعده‌های اقتصادی اولیه خود را پس پشت انداختند و منافع سرمایه‌داری صنعتی و تجاری و ارضی را تامین کردند. هم از این رو بود که بسیاری از مارکسیست‌ها، بی‌توجه به پیدایش فاشیسم در کشورهای نیمه سرمایه‌داری، نیمه صنعتی، فاشیسم را رو بنای سیاسی تازه‌ای برای سرمایه‌داری می‌دانستند. سرکوب اتحادیه‌های کارگری، تقلیل دستمزدهای واقعی و کاهش مصرف عمومی به دلیل اتخاذ سیاست‌های جنگی، راهکار رژیم‌های فاشیستی برای رشد و تمرکز سرمایه صنعتی بود. در ایتالیا واقعیت سلطه طبقاتی، رژیم فاشیستی را از رادیکالیسم ضد سرمایه‌دارانه به پراگماتیسم مصلحت‌اندیشانه کشاند. در حالی که موسولینی در برنامه سال ۱۹۱۹ خود از «الغای اشرافیت، انحلال بانک‌ها و بازار بورس، مصادره ثروت‌های غیرمولد و حمایت از توده‌ها فقیر» سخن گفته بود، اما دولت وی در عمل به‌طور فزاینده‌ای به طبقات بالا متکی شد. برخی از محققان، ادغام احزاب فاشیست و ناسیونالیست در سال ۱۹۲۳ را سرآغاز گرایش فاشیسم ایتالیایی به راست و فاصله گرفتن آن از خصلت رادیکال و چپ‌گرایانه اولیه‌اش می‌دانند. در حقیقت موسولینی «دولت فاشیستی» را به شیوه مدنظر «جنبش فاشیستی» سازمان نداد. بدین ترتیب، رژیمی که در پی آن بود که با مهار مدرنیسم و سرمایه‌داری بورژوازی، کار و بار طبقات ماقبل مدرن را رونق بخشد و آنان را از سرخوردگی و سرگشتگی شکل گرفته در جامعه نیمه مدرن - نیمه سنتی ایتالیا برهاند، به علت ویژگی‌های امپریالیستی و محافظه‌کارانه‌اش، تن به پذیرش بورژوازی و سرمایه‌داری داد و به جای ازم گسیختن و درهم شکستن سرمایه‌داری بورژوازی، به پابرجا ایستادن و تداوم یافتن آن کمک کرد. (آلاردیس، ۱۳۷۱، ۱۳).

ایتالیا از لحاظ مواد اولیه صنعتی و محصولات غذایی فقیر بود و حکومت فاشیست برای رفع این گونه مشکلات کوشش زیاد بکار برد. موسولینی با ایتالیای فقیری که هرج و مرج سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ و سوءسیاست مالی دولت های لیبرال برفقر و شور بختی آن افزوده بود مواجه و تقویت بنیه مالی کشور و مبارزه با عوامل فقر عمومی مورد توجه کامل موسولینی بود. این حکومت نتوانست استقلال کامل اقتصادی ایتالیا را تأمین کند، ولی در زمینه تثبیت نرخ پول و اصلاح وضع مالی و اقتصادی، حتی قبل از جنگ حبشه به موقعیت های قابل توجه تائل آمد. در بودجه سال مالی ۲۲-۱۹۲۰ در حدود ۶۴۹۵ میلیون و در بودجه سال مالی ۲۳-۱۹۲۲، و در حدود ۹۶۴۲ میلیون لیر کسر درآمد وجود داشت و موسولینی در بودجه سال مالی ۲۴-۱۹۲۳، با حذف انحصارهای دخانیات و کبریت و نمک و کارت بازی و قوه و بیمه و تقلیل عده کارمندان دولت (در حدود ۴۰ هزار نفر) و صرفه جویی در مخارج زائد ادارات و بنگاه های دولتی و تدابیر مالی دیگر مبلغ متنابعی از کسر بودجه را جبران کرد ولی برای اجرای برنامه های عمرانی و تولیدی و تشکیلاتی کشور احتیاج به استقراض از خارج و داخل کشور داشت. موسولینی به تقویت شرکت ها موسسات مالی عمده ایتالیا همت گماشت و در حقیقت وضع مالیه کشور را با روش کار آن موسسات مطابقت داد و این امر در تقویت بنیه مالی موثر شد. لیر ایتالیا که بهای ارضی آن در برابر لیره انگلیسی هر ۱۵۰ لیر معادل یک لیره انگلیسی بود تا ۲۱ دسامبر، ۱۹۲۰ به ۹۲/۴۶ لیر معادل یک لیره رسید و این نرخ تثبیت گردید. بحران اقتصادی جهانی که در سال ۱۹۲۹ نخست در اتازونی بروز کرد، در سال ۱۹۳۱ به ایتالیا نیز سرایت کرد و ۷۰۰ هزار کارگر بیکار شدند، دولت ایتالیا در صدد چاره جویی برآمد و بار دیگر به تقلیل نرخ کالاهای صادراتی و کاهش دستمزدها و حقوق کارکنان و کارمندان دولت و نیز به پایین آوردن اجباری مال الاجاره و قیمت مواد غذایی و مواد دیگر مورد احتیاج عمومی پرداخت و تاحدی از حدت بحران اقتصادی کاست، ولی تهیه مقدمات حمله به حبشه و اشغال آن کشور و تحمیل هزینه های هنگفت جنگی بر بودجه کشور مانع از آن گردید که وضع مالی و بهای لیر ثابت بماند. (مورن، ۱۳۷۹، جلد اول، ۴۷۷-۴۷۸).

۵-۳- علل سیاسی

جان وایس در کتاب «سنت فاشیسم» معتقد است «برای شناخت فاشیسم باید از ملاحظات مربوط به محتوای ایدئولوژیک معروف آن فراتر رفت و به مطالعه شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ویژه موجد آن پرداخت» و برپایه این مطالعه چنین نتیجه می‌گیرد که «فاشیسم به هیچ وجه مرحله نهایی لیبرالیسم نیست، بلکه واکنش گروه‌های محافظه‌کار به خطر لیبرال کردن پر شتاب نظامی» است که در آن از موقعیت ممتازی برخوردارند؛ از این رو، به نظر وی، فاشیسم در مرحله نخست، تجلی دیگری از جناح راست افراطی در صحنه سیاست و بیان تازه‌ای از یک سنت فکری و عملی است که ریشه در تاریخ طولانی فرهنگ غرب (و همچنین شرق) دارد. وی این مفهوم از فاشیسم را به مثابه شکل مدرنی از سیاست راست افراطی تلقی کرده آن را «سنت فاشیسم» می‌نامد. (جان وایس، ۱۳۸۰، ۱۱۹).

در کشوری که شکل حکومت آن دمکراتیک بود، اما از سنت سیاسی مقتدری برای حمایت از دموکراسی برخوردار نبود، همه این مسائل لاینحل مانده و اغتشاش و هرج و مرج را تشدید می‌کرد. «نارضایی عمومی بهترین زمینه‌ها را برای فاشیسم فراهم آورد. پیشرفت آن نیز بر اثر دموکراسی پارلمانی ایتالیا که در نتیجه‌ی مشاجرات بیهوده احزاب فلج شده بود تسخیل گشت. رهبران ایتالیایی دموکراتیک افرادی متوسط بودند. گذشته از این کشور مزبور قادر به برقراری رابطه‌ای واقعی با مردمی که بلوغ اجتماعی و تشکیلات سیاسی را نداشتند نبود». (گریمرگ، ۱۳۷۱، ۵۱ تا ۵۵) برای همین فاشیست‌ها در تقابل با دولتی ضعیف و ناکارآمد، از یکسو با انتخاب استراتژی «تروریسم و جنگ‌های خیابانی» توانستند به دامن زدن به بحران‌ها و اغتشاشات، دولت را به زانو در آورده و از سوی دیگر با شعارهای پرطمطراق و القای تصویری از ایتالیای پر شکوه و رونق، حمایت محافل صنعتی و سرمایه‌دار و قدرتمند را به دست آورند. و شرایط را برای کسب قدرت تسهیل کنند.

از دیگر عوامل موثر در تفوق سیاسی فاشیسم در جامعه ایتالیا، وجود اراده سیاسی لازم در رهبران این جنبش برای تحقق و پیشبرد اهداف خود بود. این اراده البته خصلتی خشونت‌آمیز و به شدت غیراخلاقی داشت، اما هرچه بود در تضعیف رقبای چپ‌گرا موثر واقع شد. حملات متعدد فاشیست‌ها به سازمان‌ها و تجمعات رقبای چپ، به خصوص سوسیالیست‌ها، نقش قابل توجهی در مرعوب کردن آنان و از میدان به در کردن نشان داشت. از سوی دیگر در دسامبر ۱۹۹۰، پس از کشته شدن چهار فاشیست از سوی سوسیالیست‌ها در میدان مرکزی شهر فرارا، رهبران جنبش

فاشیسم فرصت و شرایط مناسب و مساعدی برای ترغیب سایر نیروهای سیاسی - اجتماعی برای ایجاد ائتلافی ضدسوسیالیستی به دست آوردند. پس از آن حادثه، پلیس، ارتش، لیبرال‌ها و کاتولیک‌های عضو حزب مردم ایتالیا نیز علیه سوسیالیست‌ها متحد شدند. صرف‌نظر از نقش رهبری سیاسی، ساختار طبقاتی جامعه ایتالیا نیز در تفوق سیاسی فاشیسم به ایدئولوژی‌های دست‌چپی موثر بود. اغلب اعضای جنبش فاشیسم از میان دهقانان و خرده بورژوازی برخاسته بودند و در کنار آنها طبقات بالای سنتی نیز حامی این جنبش بودند. این گروه‌ها، نیروهای اجتماعی رو به افولی بودند که از یک سو بحران‌های برآمده از نوسازی و اقتصاد سرمایه‌داری را تاب نمی‌آوردند و از سوی دیگر، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را مدافع منافع خود نمی‌یافتند. (تورلو، ۱۳۸۰، ۹۷ و ۹۸) علاوه بر این، وعده تحقق وحدت ملی و درمان سرخوردگی‌های انسان سرگشته جامعه مدرن در کنار ابهام ایدئولوژیک فاشیسم و بی‌تجربگی سیاسی مردم ایتالیا در قبال این جریان سیاسی و نیز اراده راسخ و خشونت‌آمیز رهبران جنبش فاشیسم و ساختار طبقاتی جامعه ایتالیا، عواملی بودند که دوشادوش یکدیگر زمینه‌ساز پیروزی فاشیسم بر رقبای چپ‌گرای خود در ایتالیای پس از جنگ جهانی اول شد.

موسولینی به دنبال راهپیمایی بزرگی که در ۱۹۲۲ در رم بر پا شد، به قدرت رسید. او بدون درنگ یک دیکتاتوری نظامی بر پا کرد و اقتصاد را به شیوه خاص خود سازمان داد. فاشیست‌ها با دموکراسی سخت دشمن بودند. اما رفتار خود را کامل‌تر از دموکراسی می‌دانستند. « فاشیست‌ها مدعی بودند که در یک جامعه ی مترقی اقتصادی مجلس مقننه باید یک پارلمان اقتصادی باشد [آنها] معتقد بودند که تشکیلاتی از این طراز، هرج و مرج و تضاد طبقاتی را که زائیده کاپیتالیسم آزاد است و فقط قوت حکومت را تحلیل می‌برد مرتفع خواهد ساخت » (پالمر، ۱۳۷۹، ج دوم، ۵۲۷). همچنین پالمر در ارتباط با نفرت موسولینی از دموکراسی معتقد است: موسولینی زبان به مذمت دموکراسی گشوده آن را از لحاظ تاریخی شیوه ای از رواج افتاده می‌دانست و مدعی شد که: « دموکراسی مبارزه طبقاتی را تشدید، ملت را به عده بیشماری احزاب اقلیت تقسیم می‌کند و منجر به خودپرستی، بی‌حاصلی، تعلل و یاوه‌درایی می‌شود. او معتقد بود که " بجای دموکراسی باید زیر نظر رهبری نیرومند به اقدامات شدیدی متوسل گردید." » (پالمر، ۱۳۷۹، ج ۲، ۵۲۷). بدین سان دولت برخی فعالیت‌های عمومی را به عهده گرفت، ارتش را تقویت کرد و با فتح حبشه (که امروز اتیوپی نامیده می‌شود) در سال ۳۶ - ۱۹۳۵، از آن برای توسعه امپراتوری ایتالیا در آفریقای

شمالی استفاده کرد. فاشیسم موفق به نظر می‌رسید. زیرا نظم را در کشور بی‌نظم و ناامن برقرار کرده بود. مردم ایتالیا، موسولینی را تأیید می‌کردند، از این نظر که توانسته‌است «قطار را به موقع به حرکت در آورد». موسولینی با اعلام این مطلب که فاشیسم یک فلسفه‌است سعی کرد برای رژیم خود احترامی کسب کند. او فرضیه‌اش را از عبارات پرطمطراق ولی بی معنایی چون «کشور، وجدان و اراده عمومی بشریت است» پر کرد. شعارهای مشهورش قابل فهم بود: «همیشه حق با موسولینی است»، «بحث نه، تنها اطاعت!»، «ایمان بیاورید، اطاعت کنید!، بجنگید!». (علیزاده، ۱۳۸۱،

(۱۱۸)

سازمان های فاشیستی بعد از بدست آوردن قدرت، با شدت به مبارزه با مخالفین برخاستند و تمام سال ۱۹۲۵ صرف این مبارزات شد. موسولینی در روز ۱۷ ژانویه ۱۹۲۶ طی فرمانی انتخاب نمایندگان مخالف سابق مجلس را به نمایندگی ممنوع و اعتبار نامه آنان را لغو کرد. همچنین با تصویب قانونی در ۲۶ ژانویه همین سال مطبوعات محدود و بنابر قانون جدید تابعیت مصوب ۲۹ ژانویه راه را برای تعقیب مجرمین سیاسی پناهنده بخارج از کشور باز شد و در ۴ فوریه استقلال شهرداری ها لغو گردید و از آن پس دیکتاتور ایتالیا دست به توقیف وحبس و تبعید مخالفان سیاسی و جلوگیری از انتشار جرایم مخالف زد و در دانشگاه روم کنگره فلسفه را که موضوع تعلیمات عالیه و بحث درباره آزادی را در دستور کار خود قرار داده بود بست. در این مدت سوقصدهایی نیز علیه موسولینی به وقوع پیوست. اما نه تنها همه آنها ناکام ماند بلکه فرصت را برای تحکیم هرچه بیشتر قدرت موسولینی باز میکرد. لذا از روز ۲ نوامبر مجازات اعدام درباره کسانی که نسبت به حیات آزادی شخصی رئیس دولت سوقصد می کرد برقرار و طبق قانون امنیت کشور مورخ ۹ نوامبر دادگاههای اختصاصی برای محاکمه خارج از نوبت کسانی که مرتکب جرائمی بر علیه ملت می شدند تاسیس گردید. مخالفت و مقاومتهای پارلمانی نیز بر اثر اجرای قانون جدید انتخابات مصوب ۱۶ مارس ۱۹۲۸ از میان رفت. روز ۲۱ ژانویه ۱۹۲۹ به عنوان آنکه باید از آرا عامه در امور کشور آگاه گردید مجلس منحل شد و در انتخابات جدید ۸/۵۰۶/۵۷۶ نفر در برابر ۱۳۶/۱۹۸ نفر مخالف به لیست انتخاباتی حزب فاشیست رأی دادند و ۴۰۰ کرسی مجلس نصیب این حزب گردید. (مورن، ۱۳۷۹، ج ۱، ۴۷۴ تا ۴۷۶)

حزب فاشیست با این پیروزی تمام رقبا -اعم از مجلس، نهادها و سازمانهای عمومی و خصوصی، روزنامه و ...- را منزوی کرده به هژمونی قدرت خویش پرداخت. و هرآنچه که در

جهت استقرار و تحکیم بیشتر پایه های دولت و دوچه بود. همانند ابزار و رسانه های تبلیغاتی، صنایع نظامی و دفاعی مورد تأیید، و در انحصار دولت قرار می گرفت و آنچه می توانست به تمامیت خواهی و استبداد دوچه آسیب وارد کند، می بایست منزوی شده و یا از بین برود.

نتیجه گیری

حزب فاشیست به عنوان یکی از مهمترین نمودهای عینی توتالیتراریسم به رهبری موسولینی در سال ۱۹۲۲م در صحنه سیاسی ایتالیا ظهور یافت که نتیجه جاه طلبی ها و زیاده خواهی سردمداران اروپایی در آتش افروزی جنگ جهانی اول بود. و در واکنش به از هم گسیختگی نظم سنتی در صحنه سیاسی- اجتماعی اروپا و همچنین در مخالفت با کمونیسم- بلشویسم و حمایت از طبقه سرمایه دار ظهور یافت. که در شرایط بحرانی جهت بهبود اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نابسامان قابلیت ظهور و پذیرش توده ای را به دنبال دارد... خصلت چند بعدی و التقاطی ایدئولوژی فاشیسم در کنار بسط ید رهبران این جنبش در ترسیم و تبیین ایدئولوژی نوپای خود، سبب می شد که فاشیسم همزمان قادر به پاسخگویی به گرایش های رادیکال دهقانان و خرده بورژوازی و گرایش های محافظه کارانه طبقات بالای سستی باشد. که در این بین با عوام فریبی و بکارگیری عملی «پوپولیسم» توده ها را جذب می کند. لذا در جمع بندی مبانی نظری فاشیسم آنچه گفته شد می توان اینگونه خلاصه کرد: در مضمون اصلی نگرش فاشیستی، اجماع نظر وجود ندارد. از این رو است که یکی از فاشیسم، ذیل عنوان پیوند میان چپ و راست و دیگری از آن به عنوان افراط گرایی نیروهای میانه و برخی دیگر به عنوان افراط گرایی است و برخی متفکران دیگر به عنوان میراث نوسازی محافظه کاری و ... بحث می کنند. در عین حال در عمده دیدگاه های مطرح شده در زمینه فاشیسم، نقاط مشترکی نیز وجود دارد. این نکات مشترک عبارتند از: ضد کمونیسم. توتالیتراریسم. نخبه گرایی. روحیه نظامی گری. نژادگرایی. توسل به ارعاب و ترور سیستم تک حزبی (که از محصولات نظام توتالیتری است و همه مسائل فردی و جمعی جامعه را از بالا و به وسیله حزب و دولت تعریف می کند).

اما از آنجایی که در این مقاله از سه دیدگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به این موضوع نگریسته شد می توان گفت: ۱- فروپاشی سنتها و توده ای شدن جامعه همراه با ترس و ناامنی ناشی از جنگ جهانی اول و ظهور بلشویسم به مثابه دشمن لیبرالیسم و نظام سرمایه داری که، هیجان و گسیختگی اجتماعی را بیش از پیش دامن می زد. موجب شده بود تا فاشیسم به عنوان

ناجی ملت و کشور از اهمیت و توجه بیشتری در میان سایر اقشار و طبقات اجتماعی برخوردار شود.

۲- اوضاع نامناسب اقتصادی و شرایط سخت معیشتی که نه تنها خرده بورژوازی و اقشار کم در آمد، بلکه طبقات ثروتمند نیز از آن ناراضی بوده و به دنبال دولتی قدرتمند و حامی بودند تا بتواند آنان را از این وضعیت رهایی بخشد. لذا اعتصابات، شورش‌ها و تصرف اراضی به وسیله روستاییان در نواحی کشاورزی از یکسو و سقوط ارزش پول ملی همراه بایبکاری فزاینده و از رونق افتادن صنعت و ... از دیگر سو در تقابل با وعده‌ها و شعارهای حزب فاشیست راه سیطره یابی فاشیسن را هموار میکرد.

۳- ضعف دولت و نحیف بودن دموکراسی در ایتالیا بعد از جنگ جهانی اول و ناتوانی دولت در به دست آوردن امتیازات بیشتر بعد از پایان جنگ شرایط سیاسی را برای ظهور فاشیسم مهیا می ساخت.

در نهایت می توان گفت در تبیین علل ظهور فاشیسم ایتالیا همه عوامل فوق همراه با عدم وضوح اهداف و آرمانهای حزب فاشیست، که می توان آن را ناشی عدم سبقه نظری و تقدم عملگرایی بر نظریه پردازی فاشیسم بیان کرد، موجبات ظهور و هژمونی حزب فاشیست را پدید آورد.

منابع

- ۱- آرون، ریمون، دموکراسی و خودکامگی، ترجمه محمد مشایخی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۲- آلاردیس، گیلبرت، جایگاه فاشیسم در تاریخ اروپا، ترجمه حشمت‌الله رضوی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۱
- ۳- انتخابی، نادر، رمون آرون؛ نقد تاریخ و سیاست در روزگار ایدئولوژی ها، تهران، انتشارات هرمس، چاپ اول ۱۳۸۸
- ۴- ایان مک لین، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱
- ۵- بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، چاپ دهم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳
- ۶- بلینکهورن، مارتین، موسولینی و فاشیسم، ترجمه، محمد رفیعی مهرآبادی چاپ اول، تهران، انتشارات خجسته، ۱۳۸۲
- ۷- بومر، فرانکلین لوفان، جریانهای بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات باز، ۱۳۸۵
- ۸- پالمر، رابرت روزولت، تاریخ جهان نو، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹
- ۹- تورلو، ریچارد، فاشیسم، ترجمه باقر نصیری، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰
- ۱۰- روریش، ویلفرید، سیاست به مثابه علم، ترجمه ملک یحییی صلاحی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۷۲.
- ۱۱- علیزاده، حسن، فرهنگ خاص علوم سیاسی، چاپ دوم، تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۱
- ۱۲- فروم، اریک، گریز از آزادی، ترجمه امیر اسماعیلی، انتشارات توس: ۱۳۶۲
- ۱۳- فولادوند، عزت الله، خرد در سیاست، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۶.
- ۱۴- کالیس، ارسطو، ایدئولوژی فاشیست: سرزمین و گسترش طلبی در ایتالیا و آلمان ۱۹۲۲-۱۹۴۵، مترجم؛ جهانگیر معینی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲
- ۱۵- کونل، راین هارد؛ فاشیسم مفر جامعه‌ی سرمایه‌داری از بحران، ترجمه‌ی منوچهر فکری ارشاد، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۸

- ۱۶- گریمبرگ، کارل، تاریخ بزرگ جهان، ج ۱۲، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات یزدان، چاپ اول ۱۳۷۱
- ۱۷- نویمان، فرانتس، آزادی، قدرت و قانون، گرد آوری و ویرایش هربرت مارکوزه، ترجمه، عزت الله فولادوند، تهران انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۱۸- منصورنژاد، محمد، صهیونیستها و فاشیسم؛ مبانی و کارکردها، فصلنامه؛ کتاب نقد، شماره ۳۱، ۱۳۸۶
- ۱۹- مورن، ماکسیم، تاریخ دول معظم از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷م، ترجمه علی اصغر شمیم، تهران، انتشارات مدیر، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ۲۰- نقیب زاده، احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از وستفالی تا امروز، تهران، انتشارات قومس، چاپ دوم ۱۳۸۳.
- ۲۱- نئوکلوس، مارک، فاشیسم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، انتشارات آشیان، چاپ اول، ۱۳۹۱
- ۲۲- وایس، جان، سنت فاشیسم، مترجم: عبدالمحمد طباطبائی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۰
- ۲۳- وینر، فلیپ پی، فرهنگ اندیشه های سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
- ۲۴- هاوگن، برندا، بنیتو موسولینی: دیکتاتور فاشیست ایتالیا، ترجمه رضا علیزاده، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۹
- 25- Arendt, H, The Organins of Totalitarianism, Cleveland and new York, 1962
- 26- Freidrich, c. j, and Brzezinski, z.k. Totalitarian Diktatorship and Autocrcy, New York, praeger, 1961